



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۴/۰۷

عبدالرحمن فرقانی

افغانستان، از تندروی تا دنیاگرایی

خوب به یاد دارم آنروزی را که اصطلاح "بنیاد گرایی، اصول گرایی، افراطیت، تندروی و یا هم تروریسم" همزمان با شکست مفتضحانه روسها در افغانستان و برگشت مجاهدین عرب از میدان جهاد افغانستان به کشورهای شان که اغلباً تحت حکومتهای استبدادی و یا شاهی بسر می برد در جهان اسلام توجه رسانه ها و مطبوعات را به خود جذب نموده و موضوع داغ مطبوعات بود.

از تصادف نیک روزی به مجلس یکی از مفکرین جهان اسلام مشرف شدیم، چون این پدیده مورد بحث در محافل مختلف بود، بحث وی نیز بر روی همین پدیده متمرکز شد، آن چیزیکه اکنون بسیار حایز اهمیت است و آنرا بعد از یک مدتی نه چندان طولانی به چشم سر مشاهده میکنیم موقف و باور وی بود، که در آنوقت آنرا به مجلس ارایه نمود. وی به این نظر و باور بود، که استعمار فکری غرب در سدد اینست، که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دست مجاهدین افغان در کوههای پر عظمت افغانستان مفهوم بنیاد گرایی تروریسم و افراطیت را منحصیث یک پدیده به شکلی از اشکال به دین مبین اسلام ربط دهد و مصداق و شواهد این را که اسلام دین وحشت و تندروی است از بطن خود جهان اسلام به میان آورد و به ادعا خویش دلایل از خود جهان اسلام ارایه نماید و برای این هدف می خواهد مبارزه نموده و بعد از یک مدتی شما شاهد این خواهید بود که جریانات در جهان اسلام قد علم نماید و شکل گیرد، که این ادعا را کمک و تحقق بخشد و نظامها و ارزشهای اصیل اسلامی چون نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام اجتماعی و نظام دینی... که اساسات دین مبین اسلام است، را مورد شک و سوال قرار دهد.

بدون شک که امروز ما شاهد همچو یک حالت استیم و در جهان اسلام شاهد جریاناتی استیم که آگاهانه و غیر آگاهانه به این هدف مهر صحت میگذارد. ودر میان مسلمانان و غیر مسلمانان بحثهای را پیرامون این پدیده شکل داده است و گراف گرایش به اسلام را در غرب بعد از اینکه در حال صعودی خویش بود را صدمه زده و به حالت نزولی گرائیده است. مردم ادیان دیگر بعد از مشاهده حوادث اخیر جهان اسلام در مورد دین مبین اسلام به دیده شک و تردید می نگرند.

بناءً هدف بزرگ استعمار فکری غرب که پیوستن مفهوم تندروی و افراط به دین مبین اسلام است در حال متحقق شدن است و یا اقلأ مصداق خویش را در جامعه های غربی نزد اتباع ادیان دیگر تا حدی پیدا نموده است. البته قابل یاد آوری است، که پدیده جدایی سیاست از دین در غرب وقتی مصداق خویش را پیدا کرد، که رجال دین مسیحیت بالای مردم بی حد ظلم و ستم را راه انداخته بود، که برای مردم در مقابل پول اسناد جنت رفتن را صادر میکردند و مردم از جبر و ظلم دین به سطوح آمده در سدد آزادی از دین شدند.

راندن دین از میدان سیاست و حتی از اجتماع و اقتصاد در غرب دوره پیشرفت مادی را بروی غرب باز نمود، اختراعات و اکتشافات علمی منجر به تولیدات مهم شد، انقلاب صنعتی به میان آمد، که زندگی مادی غرب را کاملاً تغییر داد، بعد از فقر و استبداد دین غرب نایل به پیشرفت مادی شد که زندگی انسان غربی را از بعد مادی کاملاً تغییر داد و این زمانی بود که حکومت بزرگ اسلامی (خلافت عثمانی) دچار مشکلات اقتصادی بود و چونکه استعمار غربی کشور بزرگ اسلامی را دشمن و رقیب خویش می پنداشت، فرصت را مناسب دانسته پیشنهاد تطبیق جدایی سیاست از دین را به مسلمانان نیز نمود و کسانی هم همچو اتاترک بودند، که به مفهوم جدایی سیاست از دین تمایل داشتند و با غرب در تطبیق این مفهوم در جهان اسلام همکاری نمودند. و این پدیده به جهان اسلام نیز سرایت نمود، و حکومتهای علمانی (لا دینی) که اساس آن جدایی سیاست از دین است در جهان اسلام به میان آمد.

اما آنچه درینمورد مهم است که به آن اشاره شود اینست، که این پدیده اگر در مورد مسیحیت که دین منحرف و منسوخ بود، موثر بود در مورد شریعت اسلامی که نه در آن انحراف وجود دارد و نه منسوخ گردیده است مورد تطبیق

د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

خویش را ندارد، چون شریعت اسلامی نه بالای مردم ظلم مینماید و نه هم حقوق انسان را تلف می نماید و تا روز حساب قابل تطبیق است (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون).

و از مهمترین وصف که خداوند متعال امت اسلامی را به آن موصوف گردانیده است وسطیت و اعتدال است (و کذا لک جعلناک امه وسطا). دین مبین اسلام یگانه دینی است که میان افراط و تفریط جاده وسطیت را در تمام عرصه های زندگی انسانها معرفی کرده است و حتی در عبادت هم از مسلمانان نه افراط پذیرفته میشود و نه تفریط بلکی وسطیت باید مشعل راه باشد. افراط و غلو به این معنا کی همواره انسان مشغول امور عبادی شود و از سایر مکلفیتهای دست بردارد و تفریط و بی پروایی به این معنا کی عبادات مقرر را در اوقات معین آن ادا نه کند و وسطیت به این معنا که به هر گونه مکلفیت خویش رسیدگی نماید و بپردازد.

اگر جدایی سیاست از دین در مسیحیت جایگاه خویش را دارد، اما در مورد اسلام این قیاس مع الفارق است، قیاس متفاوت است، قیاس غیر معقول است. چون شریعت اسلامی نه مانند مسیحیت منسوخ گردیده و نه در آن انحراف به میان آمده و در نهایت تصور الهی است و خالق مخلوق بهتر میداند، که امور مخلوق خویش را چگونه تنظیم نماید، تا اینکه خود بشر امور خویش را خود تنظیم نماید...!

آنچه موضوع را برای ما بهتر روشن کرده می تواند، اینست، که ما تفاوت میان خلافت راشده و جریانات کنونی جهان اسلام را که تحت عناوین چون خلافت تبارز نموده است درک کرده و هردو را با هم یکسان نه پنداریم، که اساساً با هم تفاوت دارد و هریک از خویش تعریف متفاوت دارد. ما وقتی از خلافت راشده صحبت می نمایم در حقیقت از عدالت عمری صحبت مینمایم، و قتی که میگفت " چه وقت غلام کردید انسانها را در حالیکه مادران شان آنها را آزاد به دنیا آورده اند! ". عدالت الله متعال را در روی زمین حکمفرما نموده بود، ما وقتی از خلافت راشده صحبت می نمایم در حقیقت از زهد و تقوای ابوبکر الصدیق صحبت می نمایم، که زاهد در دنیا و راغب در آخرت بود... و ما وقتی که از خلافت راشده صحبت می نمایم در حقیقت از عملکرد علی کرم الله وجهه صحبت می نمایم، که تا وقتی به خواب نمی رفت تا تمام امور مردم را تصفیه نمی کرد. ما وقتی از خلافت صحبت مینمایم از عملکرد جریانات کنونی صحبت نمی نمایم، که عملکرد بدون سنجش آنها حرکت دعوی و سعودی اسلام را صدمه زده و به آن زیان رسانید است.

ما وقتی از خلافت صحبت می نمایم نباید از اعمال و کردارهای مشبوه حرکتی صحبت نمایم که اهداف استعمار فکری غرب را در راستایی بدنامی اسلام همکاری و یاری میرسانند. ما اگر مضمون نظام سیاسی را در پوهنتونهای افغانستان مورد قضاوت قرار میدهیم، باید آنرا به اساس عملکرد خلافت راشده قرار دهیم نه به اساس عملکرد جریانات کنونی جهان اسلام که غرب و حلقات استعمار فکری در ایجاد آن سهم اساسی را دارد.. و جهان اسلام را درگیر جنگی ساخته است، که همه داشته های آنرا نابود ساخت و جهان اسلام را از مسیر پیشرفت و انکشاف باز داشته و از منابع آن غرب جهت چرخش ماشین اقتصادی خویش به گونه مفت استفاده میکند و منحنی اضرار در بدنامی دین مبین اسلام از جریانات کنونی استفاده میکند.

تدریس نظامهای اسلامی در حقیقت موجب رشد افراطیت و تندروی نیست، چونکه اسلام اساساً در نظامهای خویش عدالت، وسطیت و مشورت را خطی مشی خویش قرار داده، انسان و جامعه را تربیه می نماید... اسلام در حقیقت مجموعه از نظامها است، که همه با هم باید پذیرفته شود یا به عبارت دیگر نظامهای اسلام تجزیه شده نمیتواند، که برخی از آن در جامعه تطبیق و برخی از آن معطل شده جای آنرا نظامهای بیگانه فرا گیرد.. و مشکلاتیکه ما شاهد آن در جهان اسلام استیم در حقیقت زاده همان نظامهای بیگانه است که در جهان اسلام دارند تطبیق میشوند!

در حقیقت تحقیق سر گفتگوهای نظام سیاسی اسلام هم یک محاوله و تلاش مشبوه است، تا اذهان محصلین عزیز پوهنتونهای افغانی را مبتلا به شک و ابهام نماید و در ساحه اکادمیک افغانستان دروازه را برای بحثهای باز نماید که اهداف جنگ فکری استعمار را کمک کند .. بحثهای که نهایتش این خواهد بود که بگویند: نعوذ بالله که قرآنکریم کتاب خداوند متعال نیست! حاکمیت در روی زمین از آن الله متعال نیست! و ما ملزم نیستیم تا شریعت اسلامی را منحنیث قانون بپذیریم! و باید دین در سیاست و امور دیگر مداخله نه کند! دین فقط منحصر به امور عبادی شود...! در حقیقت این گونه تلاشهای دنباله همان پدیده جدایی دین از سیاست است که در نهایت میخواهند دین مبین اسلام را از ساحه تنظیم امور زندگی انسانی سبکدوش نموده و انسان خود را مالک و تصمیم گیرنده امور خویشتن محسوب نماید.

پایان